اسرار جنگ جهانی اول و عنایت حضرت صاحب‌الامر(عج) به ایران اسلامی

ایران صاحب دارد!*

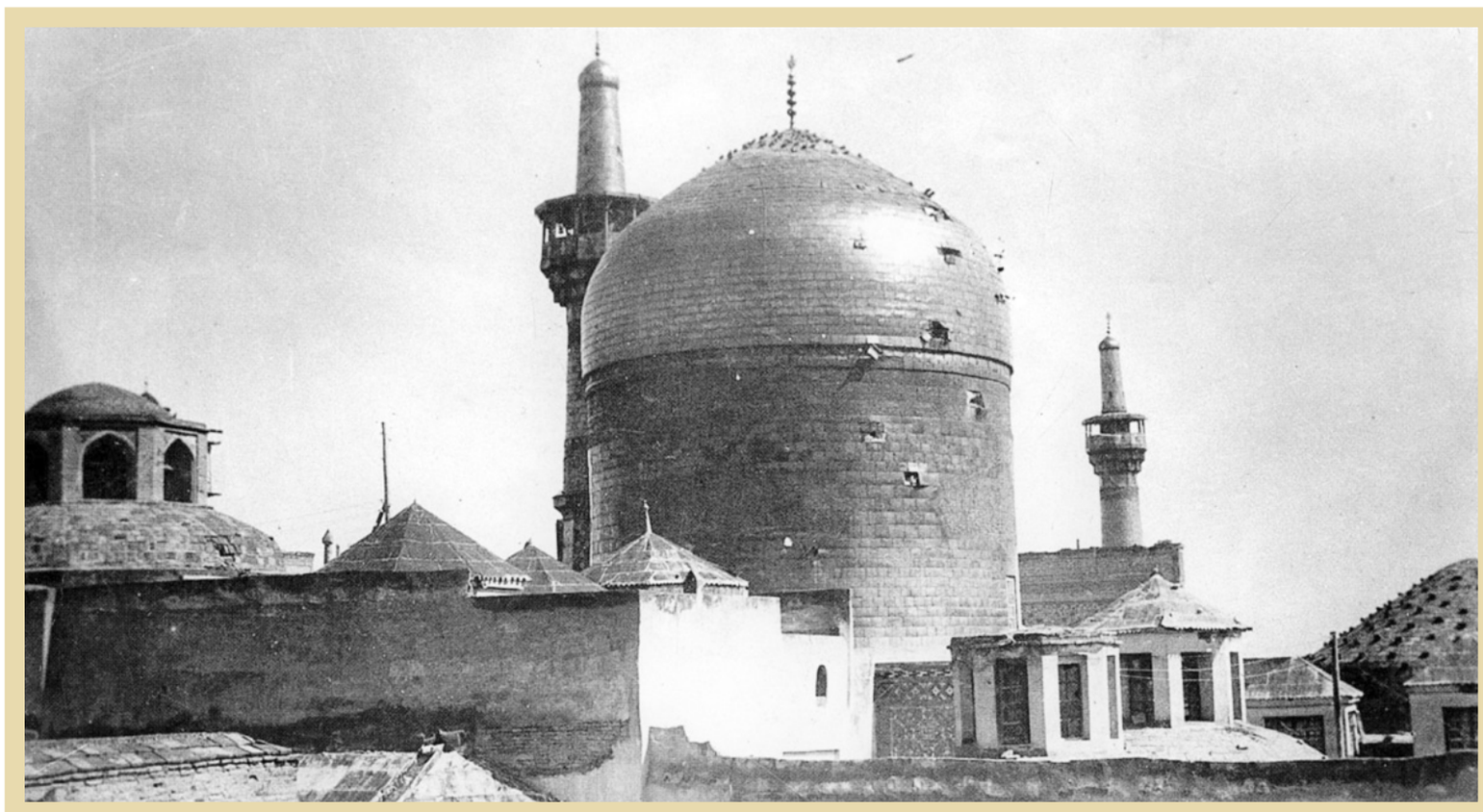

نمایی از گنبد تیرخورده آستان قدس رضوی(ع) پس از حمله روس‌ها به ایران

زنده یاد استاد علی ابوالحسنی (مُنْذِر)

ف - گلزار: استاد علی ابوالحسنی (۱۳۹۰ - ۱۳۳۴) مشهور به «مُنذِر» از «رازآگاهانِ تاریخ ایران و جهان» و از «طلایه‌داران ستیز با تحریفات تاریخی» بود که با دقتی بی‌بدیل گم‌گوشه‌های تاریخ را بازجست و راهی جدید را فراروی تاریخ‌پژوهان گشود. استاد فقید، به عنوان اندیشمندی پدیدارشناس و تاریخ‌نگاری صاحب سبک، بر آن بود تا بین لایه‌های پیدا و پنهان تاریخی پیوند زند و با گذار از سطح ظاهری امور و رهیابی به ابعاد ناپیدای آن از تاریخ‌نگاری «پوزیتویستی» و «ظاهرگرا» عبور کند و ضمن تلفیق علل و عوامل باطنی با اسباب مادی، به تاریخ‌نگاری «دینی» و «قدسی» رهنمون گردد. در نگرش فلسفه تاریخی استاد ابوالحسنی، حقایق و پدیده‌های هستی نه تنها در پوسته ظاهری آن «محسوسات مادی» محدود نمی‌شوند، بلکه دو عرصه «محسوس» و «نامحسوس» یا به تعبیر قرآن کریم «غیب» و «شهادت» را درمی‌نوردند. بنابراین علل و اسباب ظاهری در «طول» علل و اسباب باطنی و غیبی قرار داشته است و «تعارض و تزاحم» میان آن دو وجود ندارد تا مجبور شویم یکی را به جای دیگری برگزینیم و دیگری را وانهیم، بلکه در علل و اسباب حوادث جهان، نخست علل و اسباب باطنی - که همان سنت‌های استوار الهی حاکم بر طبیعت و تاریخند - قرار دارند و سپس در طول آنها و با تأثیرپذیری از آنها نوبت به علل و اسباب ظاهری می‌رسد. استاد فقید در همین راستا و به منظور کاوش در ژرف‌ای تاریخ معاصر ایران، در حال تدوین کتابی بود که با انبوهی از اسناد تاریخی، راز بقا و پایداری ایران را در عنایات غیبی اهل بیت (ع) باز می‌جست؛ کتابی که می‌توانست ما را به لایه‌های مخفی و پر رمز و راز تاریخ ایران برد و در زمره مشهورترین آثار استاد ابوالحسنی به شمار آید اما دریغا که پیک اجل مهلت نداد و قبل از پایان یافتن این کتاب، کتاب عمرش به پایان آمد. اکنون بر آنیم تا به مناسبت هفتمین سالگرد استاد ابوالحسنی، بُرشی از کتاب منتشرنشده ایشان (راز بقای ایران؛ عنایات اهل بیت «ع») را تکمیل نموده و فرا دید خوانندگان محترم قرار دهیم.

طلیعه

بر اهل نظر پوشیده نیست که «غیبت» حضرت ولیعصر(عج) هرگز به معنی «به خود وانهادگیِ مطلق» شیعه و محرومیت او از الطاف خاص آن حضرت نیست. الطاف و عنایات آن جناب، به ویژه در مواقع سخت و بحرانی تاریخ، بسان درخشش خورشید از خلال ابر، گاهی برقی می‌زند و جلوه‌ای بارز می‌یابد. همانطور که در سایر مواقع نیز سایه روشن لطف آن «آفتاب پنهان» کمابیش بر اهل دل محسوس است.

در این باب، باید خصوصاً از ایران اسلامی شیعه یاد کرد که بالأخص در دو قرن اخیر تاریخ پرتلاطم خویش، بارها و بارها آینه‌دار تابش «مِهر» یار بوده است. به قول محمود شاهرخی (جذبه) شاعر دل‌آگاه معاصر:

تا کشتی امت را سکان به کف نوح است
بیمی نبود ما را از لطمه طوفان‌ها

نوشتار حاضر، در همین راستا به جلوه‌ای از الطاف امام عصر (عج) در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ ایران، دوران جنگ جهانی اول و اشغال کشورمان توسط قشون روس، انگلیس و عثمانی می‌پردازد.

هجوم روس‌ها به بارگاه رضوی (ع) و رؤیاهای عجیب

فروپاشی و قتل عام فجیع سلسله سلطنتی روس تزاری (خاندان رومانف و نیکولای دوم) در ۱۹۱۷ میلادی - که پس از گذشت مدت کوتاهی از اقدام وحشیانه قشون تزاری به گلوله باران گنبد مطهر رضوی و کشتار فجیع زوّار امام هشتم (ع) صورت گرفت - از حوادث مشهور و عبرت‌انگیز تاریخ معاصر است که همگان به «غیر عادی بودن» آن اعتراف دارند. توضیح این صحنه شگفت تاریخی و اسرار پشت پرده آن چنین است:

سال‌های پیش از جنگ جهانی اول، برای کشورمان سال‌هایی بسیار سیاه و مصیبت‌بار بود. تاخت و تاز نیروهای نشان‌دار روس و انگلیس، اولتیماتوم‌ها و بدکنشی‌های آن دو کشور زورگو و اعدام علما و آزادی‌خواهان از مسائلی بود که هر از گاه به اندک بهانه‌ای تجدید می‌شد و علاوه بر اشغال گوشه‌هایی از خاک کشورمان، قرارداد محرمانه ۱۹۰۷ روس و انگلیس مبنی بر تجزیه ایران به مناطق نفوذ، خصوصاً با تکمله سرّی آن در ۱۹۱۵، طناب دار استقلال و تمامیت ارضی ایران را هر لحظه محکم‌تر می‌ساخت. مهم‌تر از همه جنایت فجیع روس‌ها در ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ ق مبنی بر به توپ بستن گنبد مطهر حضرت رضا(ع) که قلب هر آزاده‌ای را داغدار ساخت.

فجایع مزبور، ایران را در موجی وسیع از اندوه و عزا فروبرد؛ چنانکه عبدالله مستوفی می‌نویسد: «شب‌ها در زیرزمین زیر ساعت صحن حضرت عبدالعظیم، جمعیت هزار نفری از مقدسین... با ناله و ندبه نسبت به دولتین [روس و انگلیس] لعن و نفرین می‌فرستادند. سحر قرآن سر می‌گرفتند، خطیب جماعت دست به دعا برمی‌داشت، از درگاه خداوند خذلان دولتین را استدعا می‌کرد. هزار صدا با حدّت بی‌نظیر آمین می‌گفت، مخصوصاً نسبت به روس‌ها که حرم حضرت رضا (ع) را بمباران کرده بودند، عداوت بی‌اندازه بود و انگلیس‌ها را چون با آنها همکار بودند دشمن می‌داشتند.»

آری، در چنین شرایطی بود که دو جبهه متخاصم (متفقین و متحدین)، شرق و غرب جهان را عرصه نبردی بی‌امان ساختند و در پی آن به طور طبیعی، ناگهان سطح فشار و تحکمات دو همسایه در کشورمان کاهش یافت. تو گویی دستی از غیب بیرون آمد و در پاسخ به دعای دلسوختگان این دیار، از این زندان تیره - که به وسعت یک کشور بود - روزنه‌ای به هوای آزاد گشود!

نوید غیبی به اضمحلال رژیم تزاری

اوج این شادی و سرور نیز وقتی بود که امپراتوری تزاری - با حملات برق‌آسای ارتش آلمان از خارج و شورش مردم در داخل - از پا درآمد و خاندان رومانوف (که قرن‌ها بر بخشی عظیم از جهان حکم رانده و خواب تسخیر ایران و ترکیه را می‌دید) با آن وضع عجیب و عبرت‌انگیز که در تاریخ بی‌سابقه است، تار و مار گشت و شگفت آنکه نوید فروپاشی این سلسله مدت‌ها پیش از شروع جنگ جهانی، از سوی امام عصر (عج) و نیای بزرگش امام هشتم (ع) کراراً به دلسوختگان و مظلومان کشورمان داده شده بود. آقانجفی قوچانی، عالم برجسته و وارسته عصر مشروطه ضمن اشاره به شروع جنگ جهانی اول و پخش خبر آن در نجف می‌نویسد:

«رفتم به بیرونی مرحوم آخوند [خراسانی] که صنادید قوم در آنجا همیشه جمع بودند. شنیدم که پسر کوچک مرحوم آخوند نقل می‌کند که وقتی در تهران بودیم، سید مقدسی که در همسایگی ما بود، شبی خواب دیده بود که پیغمبر و حضرت رضا و حضرت حجت وارد شده بودند به منزل سید و سید احتراماً به پا ایستاده بود و پیغمبر نشسته بود و آن دو امام نیز در خدمت پیغمبر به پا ایستاده بودند. بعد حضرت رضا به پیغمبر شکایت از روس نموده بود که شیعیان ما از دست این خرس شمال در فشار و نکال هستند، تدبیری بفرمایید. پیغمبر فرموده بود چون امروزه مدیر دنیا حجت‌بن‌الحسن است عرض شکایت به او بنمایید، حضرت رضا همان شکایت از روس را به حضرت حجت نمود. حضرت حجت گفت تا ۲۰ ماه به من مهلت بده تا آنکه تدبیر این کار تمام شود و بعد از آن روس مضمحل گردد و حالا که این جنگ شروع شده سه ماه مانده که ۲۰ ماه تمام شود و من یقین دارم که روس تا سه ماه دیگر مضمحل خواهد شد... و با این فشنگ صِربی، آتش برای روس برافروخته توسط حاج ویلهلم [مقصود، امپراتور مقتدر آلمان در جنگ جهانی اول است!] را قوت و نصرت بدهد. ای به قربان حضرت حجت که تدبیری نمود. الان از هر طرف که شود کشته شود اسلام است و الا ما آخوندها چه از دستمان می‌آید با روس منحوس [؟]...».

رمز اینکه ادیب پیشاوری (حکیم و شاعر برجسته ایران در عصر مشروطه) نیز آن همه ابیات در مدح قیصر آلمان (ویلهلم دوم) سروده، خوابی است که پس از گلوله‌باران بارگاه رضوی (ع) توسط روس‌ها دیده بود. در دیوان ادیب، قصیده‌ای در مدح قیصر وجود دارد که «تجدید مطلع شده» یعنی شاعر کار سرودن آن را در دو مرحله به پایان برده است. دکتر اسدالله مبشری (نویسنده دانشور و وزیر اسبق دادگستری جمهوری اسلامی ایران) - که ظاهراً در جوانی با شاگرد و مصحح دیوان ادیب علی عبدالرسولی، مراوده‌ای داشته است - در شرح ماجرا چنین می‌گفت:

«زمانی که ارتش روسیه بارگاه مطهر حضرت ثامن‌الائمه(ع) را آماج گلوله‌های توپ می‌سازد، موجی از خشم و اعتراض در میان مردم به وجود می‌آید و به ویژه بزرگانی چون ادیب پیشاوری که دارای احساس و باور عمیق فرهنگی بودند این عمل ننگین را هتک حرمت به ساحت آزادی و فرهنگ انسانی - الهی شمرده و شدیداً اندهگین می‌شوند. شبانگاه آن دانشور آزاده، امام علی بن موسی الرضا(ع) را در خواب می‌بیند که با اشاره به قیصر آلمان می‌فرمایند: انتقام مرا این مرد می‌گیرد. ادیب از خواب بر می‌خیزد و آن قصیده سترگ را (تا جایی که تجدید مطلع شده) می‌سراید و پس از چندی که جنگ جهانی اول آغاز و آلمان با حملات خود به روسیه شکست سختی بر آن وارد می‌کند، قصیده فوق را تجدید مطلع می‌کند و به پایان می‌رساند.»

خود ادیب نیز در قیصرنامه می‌گوید: «در عالم رؤیا درختی پرشاخ و برگ و جهان‌گستر مشاهده کردم. فرشته‌ای به من گفت این مثال قیصر است که شاهان جهان همه طوق فرمان او را به گردن افکنده و گرنه نابود خواهند شد. سپس گفت: من نیز چون تو ثناخوان قیصرم و:

به فرمان فرزند وخشور پاک
سر دشمنش اندر آرم به خاک»

شواهدی بر یک عنایت غیبی

در تأیید داستان‌های فوق، بد نیست به رؤیای شگفت آیت‌الله آقانجفی اصفهانی (فقیه پارسا و متنفذ اصفهان) و نیز تفأل جمعی از رجال تهران به مثنوی بپردازیم. شیخ‌الملک اورنگ از رجال فرهنگی و سیاسی عصر پهلوی در یادداشت‌های خویش مربوط به دوران جنگ جهانی اول آورده است: «... در ماه رجب ۱۳۳۲ هجری قمری... وارد اصفهان... [و] مهمان صمصام‌السلطنه حاکم [شهر] شدیم. روز دوم ورود با خبر شدیم که قنسول روس - که سابقاً قنسول تبریز و به دار زننده ۱۱ نفر در غروب روز عاشورا [۱۳۳۰ ق] از جمله آقای ثقةالاسلام در تبریز بود - خدمت آقای صمصام‌السلطنه حاکم می‌آید. بنده سخت مشتاق بودم که قاتل ثقةالاسلام را دیده باشم. مردی وارد شد خیلی کوتاه قامت و باریک. ساعتی بود و رفت و دو روز بعد همان قنسول در چاه مستراح افتاد و میان کثافت غوطه خورد و سزای او را هم در وقت مرگ دیدیم. روز ۱۸ رجب بنا بر سوابقی که با حضرت... آقانجفی [اصفهانی] مجتهد معروف داشتم خدمت ایشان مشرف شدم. ایشان به مرض استسقا مبتلا بودند و تفقد بی‌نهایت نمودند. ضمناً از اهالی اصفهان شکایت فرمودند با این بیان که خلق در امور دینشان لاأبالی و پایه دینی‌شان سست شده است. دنباله این بیان فرمود خوابی هم دیده و خودم تعبیر کردم: در خواب دیدم به صحن حضرت رضا در مشهد وارد شدم. درب صحن، کسی گفت که حضرت رضا(ع) میان صحن ایستاده است. من که وارد شدم به حضرت سلام نکردم و گفتم: گنبد و بارگاهت را روس‌ها به توپ بستند و میان حرمت سگ آوردند و هیچ نگفتی. حضرت فرمود: قبول مصیبت و محن، وظیفه ماست. گفتم: این عوام شیعیان که وضع را می‌بینند عقیده‌شان سست می‌شود و پای آنها از خرک دین بیرون می‌رود. مسئول این کار کیست؟ حضرت فرمود: برای اینکه عوام و شیعیان اعتقادشان سست نشود، به شیری امر کردیم روس‌ها را تنبه و تأدیب کند. من از خواب بیدار شدم و این کلمات را که گفتم از روی بی‌ادبی نبود، بلکه از راه تعصب و غیرت دینی من بود.

بعد از بیدار شدن از خواب، خودم بدون اینکه به کس دیگر جواب را نقل کنم تعبیر کردم که ما رومی‌ها را یعنی [ترک = امپراتوری عثمانی]... نجس‌العین نمی‌دانیم و شیر را نجس نمی‌دانیم. حضرت این رومی‌ها را مأمور می‌کند و پوست از سر روس‌ها در می‌آورند، برای جسارتی که آنها نسبت به قبّه و بارگاه حضرت نموده‌اند.»

لطف خواب آقانجفی اصفهانی آن است که وی اساساً چند روز پیش از شروع جنگ جهانی اول درگذشته و انقراض رژیم تزاری را ندیده است. شیخ‌الملک اورنگ می‌افزاید:

«در پانزدهم شعبان یعنی ۲۷ روز بعد از ملاقات آقانجفی، ایشان در اصفهان به رحمت خدا رفتند، رضوان الله تعالی علیه و در دوم ماه رمضان یعنی ۱۷ روز بعد از وفات آقا نجفی، جنگ بین‌المللی شروع شد و در ذیحجه چهار ماه بعد از شروع جنگ، دولت عثمانی هم وارد جنگ شد و عاقبت، کار دولت روس خراب و خاندان سلطنتش بر باد رفت و قتل عام شدند و انقلاب کبیر روسیه شروع گردید و یک نفر از صاحب‌منصبان داخل مملکت روسیه و کسانی که در واقعه خرابی مشهد مقدس و بقعه متبرکه حضرت رضا(ع) اندک دخالتی داشتند زنده نماندند!»

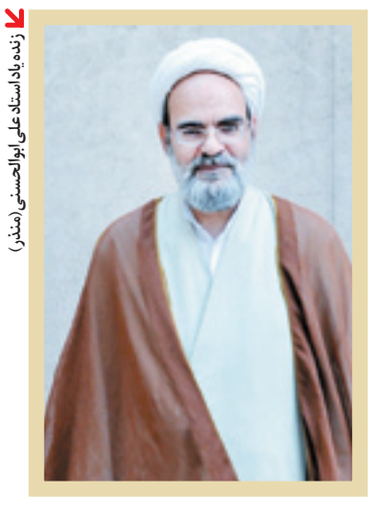

زنده یاد استاد علی ابوالحسنی (منذر)

> **در نگرش فلسفه تاریخی استاد ابوالحسنی، حقایق و پدیده‌های هستی نه تنها در پوسته ظاهری آن «محسوسات مادی» محدود نمی‌شوند، بلکه دو عرصه «محسوس» و «نامحسوس» یا به تعبیر قرآن کریم «غیب» و «شهادت» را درمی‌نوردند. بنابراین علل و اسباب ظاهری در «طول» علل و اسباب باطنی و غیبی قرار داشته است و «تعارض و تزاحم» میان آن دو وجود ندارد**

یک تفأل، یک حقیقت

اورنگ همچنین به واقعه عجیب دیگری اشاره می‌کند که چندی بعد از آن تاریخ و در تهران رخ داده است. زمانی که صمصام‌السلطنه بر مسند نخست‌وزیری کشور تکیه زده بود جنگ بین‌المللی با شدت ادامه داشت. شبی در منزل حاج میرزا حسن محتشم‌السلطنه اسفندیاری، وزیر مالیه کابینه صمصام‌السلطنه به شام دعوت داشتند و جماعتی از علما هم تشریف داشتند. من جمله حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه و برادرش، حاج میرزا سیدمحمد امام جمعه. در اتاق کتابخانه ایشان نشسته بودیم صحبت از خراسان و اهانت روس‌ها نسبت به بارگاه حضرت رضا (ع) شد. همه گفتند خوب است از مثنوی رومی در این واقعه تفأل بزنیم. مثنوی آوردند و تفأل زدیم و این واقعه آمد:

حمله بردند اسپه جسمانیان
جانب قلعه و دز روحانیان
تا فرو گیرند دربندان غیب
تا کسی ناید از آنسو پاک جَیْب
غازیان حمله غزا چون کم برند
کافران بر عکس حمله آورند
غازیان غیب چون از حلم خویش
حمله ناوردند بر تو زشت کیش
حمله بردی سوی دربندان غیب
تا نیایند این طرف مردان غیب
چنگ در صلب و رحم‌ها برزدی
تا که شارع را بگیری از بدی
سد شدی دربندها را ای لجوج
کوری تو، کرد سرهنگی خروج
نک منم سرهنگ و، هنگت بشکنم
نک به نامش نام و ننگت بشکنم
تو هلا در بند پا را سخت بند
چند گاهی بر سبال خود بخند
سبلتت را بر کند یک یک قدر
تا بدانی کـ: «القدر یُعمی البصر»
سبلت تو تیزتر، یا آنِ عاد
که همی لرزید از دمشان بلاد؟
تو ستیزه رویتر، یا آن ثمود
که نیامد مثل ایشان در وجود؟
صد از اینها گر بگویم، تو کَری
بشنوی و، ناشنوده آوری
توبه کردم از سخن کانگیختم
بی‌سخن من داوریت آمیختم
گه نهم بر ریش خامت تا پزد
یا بسوزد ریش خامت تا ابد
تا بدانی کو خبیر است ای عدو
می‌دهد هر چیز را در خوردِ او
این بلا از کودنی آمد تو را
که نکردی فهم نکته و رمزها
از بدی چون دل سیاه و تیره شد
فهم کن اینجا نشاید خیره شد
ور نه خود تیری شود آن تیر گی
در رسد در تو جزای خیر گی

به گفته شیخ الملک: مضمون این اشعار که در این فال آمد، سخت مناسب واقعه بود، به اضافه اینکه سمت ویلهلم پادشاه آلمان، در میان قشون آلمان منصب سرهنگی بود. شب و مهمانی به آخر رسید. فردای آن شب، در منزل حاج علی قلی‌خان سردار اسعد بودم، تلفنی از رئیس دولت، صمصام‌السلطنه برادر اسعد رسید که اورنگ را با یک کتاب مثنوی فوری به دربار در هیئت وزرا بفرستید. سردار اسعد فرمود از کی تا حال نجفقلی (یعنی صمصام‌السلطنه) با سواد و عارف شده است که مثنوی می‌خواند؟ در هر حال به من فرمود کتاب مثنوی را بردار و برو. رفتم و به اتاق هیئت وزرا وارد شده نشستم. صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزرا بود، محتشم‌السلطنه وزیر مالیه، وثوق‌الدوله وزیر خارجه، قوام‌السلطنه وزیر داخله، ممتازالدوله وزیر عدلیه، مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف. محتشم‌السلطنه به من گفت: دیشب شما کجا بودید؟ گفتم: در منزل شما مهمان و همانجا هم خوابیدم. گفت: هرچه در منزل من دیدید و کردید بیان کنید. شرح مهمانی و شام و فال مثنوی را گفتم. وثوق‌الدوله گفت: کتاب مثنوی که همراه دارید جای فال را پیدا کنید. کتاب را باز کردم هر قدر ورق زده جست‌وجو کردم فال آن شب قبل را نیافتم. وثوق‌الدوله گفت: بی‌سبب خود را خسته نکن، کتاب را اشتباه کرده‌اید؛ کتاب دیگر بوده گمان برده‌اید مثنوی بلخی است. شعرای دیگر، دواوینی دارند که اشعار آنها مثل مثنوی است. قبل از آمدن شما آقای حاج محتشم‌السلطنه این مطلب را بیان کردند، مثنوی از کتابخانه سلطنتی آوردند و هر قدر لازم بود گردش کردیم و کردند، همچو اشعاری در مثنوی نبود. شما کتاب را قطعاً اشتباه کرده‌اید. من هم از جست‌وجو خسته شده بودم، چای و قلیان آوردند. آقای وثوق‌الدوله گفت: حال با کتاب مثنوی رومی، یک فال برای واقعه خراسان می‌گیریم. تمام حاضران همه با هم نیت کردند و از مولوی خواستند که عاقبت روس‌ها را به واسطه این حرکت زشت و شنیعی که نسبت به امام رضا(ع) مرتکب شده‌اند بیان کند. قرار شد آقای صمصام‌السلطنه کتاب را باز کند. ایشان هم کتاب مثنوی را باز و برای خواندن به وثوق‌الدوله دادند. همان فال شب گذشته آمد که عنوانش این بود: «حمله بردن سپاه جسمانیان به جانب قلعه و دز روحانیان» الی آخر! چنان حالی به وثوق‌الدوله و سایرین دست داد که شرحش از عهده من خارج است و ۲۰ دقیقه سکوت کامل حکمفرما شد و اشعار را تا آخر خواندند.»

روایتی دیگر از یک گسسته از دین و روحانیت!

مخبرالسلطنه هدایت نیز با همه گسستگی از دین و روحانیت که بدان متهم است، در «گزارش ایران» اش، پس از اشاره به خواب مرحوم آقانجفی اصفهانی و نوید حضرت ثامن‌الحجج (ع) به آن مرحوم در خواب، تأیید می‌کند که در انقراض و قتل عام بی‌سابقه و غیرمنتظره خاندان سلطنتی رومانف، باید حتماً یک نظر و توجه غیبی در کار بوده باشد. وی می‌نویسد:

«در حقیقت آنچه بر خانواده امپراتور روس گذشت، بر جریان عادی حمل نمی‌توان کرد؛ امپراتور روس را با زن و فرزند به سیبری بردند و همه را در حضور هم کشتند. در تاریخ قرینه ندارد.»

ماجرای تفأل به مثنوی و آمدن اشعار مزبور (حمله بردند اسپه جسمانیان...)، ماجرایی حقاً عجیب است و عجیب‌تر آن است که پس از اهانت روس‌ها به بارگاه مطهر رضوی (ع) توسط افراد مختلف و در مکان‌های مختلف، بارها تکرار شده است! مرحوم آقا نجفی قوچانی که هنگام گلوله باران بارگاه رضوی (ع) در نجف می‌زیسته، ضمن اشاره به ناراحتی شدید مردم نجف از آن فاجعه می‌نویسد:

«مجالس تعزیه و روضه‌خوانی برپا شد. ضمناً دعای فرج زیاد می‌شد، بلکه گاهی که حوصله تنگ می‌شد چون و چرایی با حضرت حجّت می‌نمودیم که تا کی صبر و حوصله؟! به یکی از دوستان گفتم: من گمان ندارم حضرت حجت در این قضیه صبر کند و خودش هم می‌داند که شیعه کاری از دستش نمی‌آید. گفت: بیا برویم نزد آقا شیخ اسماعیل محلاتی که از مجتهدین منزوی است، بلکه عقده دلمان بگشاید. رفتم. ایشان هم خیلی اظهار همدردی نمودند و این مصیبت را بزرگ می‌شمردند. گفتیم ممکن است این عقده از دل ما بیرون رود و انتقام [ما از روس‌ها] کشیده شود؟ گفت: البته امکان ذاتی دارد، لکن نظر به اسباب عادی ممکن نیست، چون هیچ دولتی امروزه در روی کره مقاومت با روس ندارد، بلکه تمام دول هم اگر متحد شوند باز اشکال دارد. چه اگر به نقشه نظر کنی ممالک دیگر نسبت به مملکت روس، ساخلو [پادگان]های سرحدّی یک مملکت محسوب هستند! سعه مملکت روس از شرق تا غرب به حدی است که آفتاب [در قلمرو آن غروب نمی‌کند] و بالجمله در قوّت و شوکت و قشون نیز سرآمد دول است. خیلی اشکال دارد به این زودی‌ها این عقده از دل‌ها بیرون رود و باید دعا کرد. بعد از آن دست برد کتاب مثنوی را از طاقچه برداشت مشغول به صلوات و سوره حمدی شد که بگشاید و تفأّلی به اشعار او در این قضیه بزند... مثنوی را گشود و تبسم نمود و اظهار تعجب و این اشعار قرائت شد از جلد چهارم، صفحه ۳۸۸، چاپ علاءالدوله:

حمله بردند اسپه جسمانیان
جانب قلعه و دز روحانیان
تا فرو گیرند بر دربند غیب
تا کسی ناید از آنسو پاک جیب»

سپس می‌افزاید: «بعد از این اشعار بسیار خوشحال شدیم، کأنّه وحی آسمانی بود که بر ما نزول نمود و یقین نمودیم که روس‌ها به همین نزدیکی‌ها مضمحل خواهند شد توسط سرهنگی و آن سرهنگ را به هیچ یک از دول نتوانستیم - ولو به طور ظنّ - تطبیق کنیم مگر حضرت حجت یا کسی که از طرف الله باشد و از آنجا برخاستیم و منتظر بودیم که تا کدام سرهنگ و از کدام نقطه به تأیید اسلام و [خنکی] قلوب مؤمنین و بر اضمحلال دولت [تزاری] کمر بندد و بلکه عالم را از این خرس شمالی آسوده سازد.»

آنگاه چند صفحه بعد از ترور ولیعهد اتریش در صربستان و شروع جنگ جهانی اول خبر می‌دهد.

فروپاشی امپراتوری تزاری، خفت ژنرال‌های روس

باری، با فروپاشی امپراتوری تزاری، آن دستگاه عظیم و استعماری از هم پاشید و ژنرال‌ها، پالگونیک‌ها و پرنس‌های مغرور و متبختر روسی، به خفت و خواری عجیبی افتادند و کسانی که زمانی هیچ‌چیز جلودارشان نبود، حتی به نان شب محتاج شدند!

خان ملک ساسانی، عضو عالیرتبه سفارت ایران در عثمانی در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، شاهد «وضعیت دلخراش و رقت‌انگیز عده بسیار روس‌های مریض، خصوصاً زن‌ها، بچه‌ها و پیران مهاجرین» بوده و حتی ژنرال باراتوف (فرمانده کل قشون متجاوز روسیه در ایران را دیده است که «لنگان لنگان» در حالی که یک پایش را از دست داده بود، خود را «به استانبول رسانیده و بسیار نالان و پریشان روزگار می‌زیست» و برای «معاش روزانه» خویش از ایرانیان گدایی می‌کرد!

مسیو سازانوف، وزیر خارجه متکبر روس تزاری نیز که به فرانسه پناهنده شده بود، وضع بهتری از باراتوف نداشت. رحیم‌زاده صفوی، از روزنامه‌نگاران عصر احمدشاه که به پاریس رفته بود، سازانوف را دیده و حال زار وی را باز گفته است: «سازانوف! که وزیر خارجه روسیه تزاری بود و آن همه توهین و تحقیر و تهدید در نطق‌هایش حواله ایران می‌داد باقیافه موقّر اما بسیار افسرده، در لباس مشکی مندرس که دوخت آن نیز قدیمی بود، به ما رسید. از او پرسیدم: آیا در پاریس خوب می‌گذرانید و راحت هستید؟ سازانوف گفت: مگر شما حالت سایر مهاجرین روس را ندیده‌اید؟ سایر پرنس‌ها و شاهزادگان در هر حالی هستند، من هم چنانم، اما البته قدری سخت‌تر!» سپس «با تبسمی تلخ و آهسته گفت ما روس‌ها به جوانمردی، غریب‌نوازی و سخاوت ایرانیان اعتماد داریم و در این موقع که مهاجرین روسیه در پاریس، خصوصاً خود من خیلی در سختی هستیم» آمده‌ام که از فتوت اعلیحضرت [احمد] شاه استمداد نمایم!

مسیو سازانوف، وزیر خارجه پیشین روسیه در ادامه گفت‌وگو با رحیم‌زاده، روزنامه‌نگار ایرانی، دست روی نقطه بسیار حساسی می‌گذارد و به سرّ تاریخی مهم و اساسی در باب کشور ایران اعتراف می‌کند که موضوع اصلی بحث ماست: «ایران، صاحب دارد و هر کس که در مقام نابودی و زوال آن برآید دستی غیبی وی را با صلابت تمام به خاک سیاه می‌نشاند!»

*** «ایران صاحب دارد» تیتری است که خود مرحوم منذر برای مقاله خویش انتخاب کرده و ما نیز از همان استفاده می‌کنیم.**